

ترجمه

احوال مرحوم فاضل

بقلم آقای محمد خوانساری

معلم دانشکده ادبیات

ادیب یگانه و حکیم فرزانه، مرحوم شیخ محمد حسین فاضل تونی، رضوان الله علیه، شب بیست و پنجم محرم سال مجاعه ۱۳۸۸ قمری، در تون در خانواده ای از اهل فضل و تقوی دیده بجهان گشود .

پدرش مرحوم ملا عبدالعظیم ، واعظ بود و در تون و حوالی آن شهرت و محبوبیتی داشت . وی پیش از آنکه فرزندش بسن تعلم رسد ، او را بمکتب سپرد و آن کودک صاحب قریحه باشوقی تمام سرگرم تحصیل شد . خواندن را باندک مدتی آموخت ، چند ساهی نیز بتمرین نوشتن پرداخت و بلافاصله بتحصیل مقدمات عربیت آغاز کرد و قرآن را تماماً بحافظه سپرد .

سه چهار سالی از تحصیل آن مرحوم نگذشت که پدرش بجوار رحمت حق پیوست و کودک خود را یتیم و بی سرپرست گذاشت و چون در طی زندگی از قید علائق آزاد بود و توجهی باندوختن مال نداشت ، میراثی نیز از خود بجای ننهاد .

فقدان پدر و نداشتن ممری ثابت برای معیشت بهیچ وجه موجب وهن و فتوری در عزم راسخ و شوق وافر مرحوم فاضل نشد و پس از چندی بتحصیل ادبیات عرب پرداخت . در همان زادگاه خود سیوطی رانزد ملا محمد باقر تونی ، و مغنی رانزد آقا میرزا حسین باتمام رسانید و مقداری از مطول را هم فرا گرفت .

هم از عهد خردی آثار بزرگی از ناصیه اش هویدا بود . قدرت حفظ و حدت ذهن

وسرعت فراگیریش بحدی بود که تحسین و تعجب همگان را برمی‌انگیخت . چندی برنیامد که در همان زادگاه خود سرآمد اقران و مشارالبنان شد و افراد متمکن فرزندان خود را برای تحصیل یا مباحثه بخدمتش می‌فرستادند .

چون به هفده سالگی رسید ، دیگر محیط محدود تون را برای خود کوچک یافت و ناچار برای استفاضه از محضر اساتید بزرگ ، ترک وطن و خاندان گفت و بمشهد مقدس عزیمت کرد و برای ادامه تحصیل در آنجا رحل اقامت افکند .

نهنگ آن به که در دریا ستیزد کز آب خرد ماهی خرد خیزد

در مشهد ، در مدرسه نواب بدرس **مطول** مرحوم **ادیب نیشابوری** حاضر میشد . در حوزه مرحوم ادیب رسم بر آن بود که هر روز یکی از طلاب متن راسی خواند و سپس استاد بشرح و توضیح می‌پرداخت . روزی که نوبت خواندن بایشان رسید ، بنحوی متن را متفح و با اعراب صحیح خواند که استادی اختیار زبان بتحسین گشود و فرمود: «این رجل فاضل کیست؟» و از همان وقت استاد ما به حق و بسزا عنوان «فاضل» یافت و از آن پس همه روزه خواندن متن بایشان محول شد .

یک قسمت **مطول** را هم از دانشمندان جامع الاطراف و کم نظیر **آقا میرزا عبدالرحمن** مدرس شیرازی آموخت .

با اینکه علوم ریاضی چندان مورد استقبال طلاب نبود ، باشوق و شور تمام محضر مرحوم آقامیرزا عبدالرحمن را برای آموختن خلاصه الحساب شیخ بهائی و هیئت و نجوم و تحریر اقلیدس نیز مغتنم دانست و در تمام آنها تبحریافت .

برای آموختن فقه و اصول هم به محضر **حجة الاسلام بجنوردی** حاضر میشد و از درس **معالم** مرحوم شیخ اسماعیل قاینی نیز استفاده میکرد .

شش سال در مشهد مقدس ماند و با جد و جهد و هوش و حافظه سرشار خود از محضر اساتید بزرگ آن خطه بهره‌ها برد . آنگاه به همراهی مرحوم شیخ محمد که بعدها در اصفهان به شیخ محمد حکیم معروف شد و طالبان حکمت قدیم را از محضر پربرکت خود بهره‌مند ساخت (بصوب دارالعلم اصفهان رهسپار گشت تا بتحصیل فلسفه و حکمت و تکمیل فقه و اصول پردازد .

در آن هنگام اصفهان مهد علم و دانش بود و بازار علوم دینی و فلسفی رونقی بسزاداشت. قریب دو هزار و پانصد طایفه پرشور و باحرارت در حوزه های مختلف علمی آن شهر مشغول استفاضه بودند و برخی از آنان مانند مرحوم حضرت آیه الله بروجردی بعدها ببالا ترین مدارج علمی نائل آمدند.

در اصفهان با شیخ محمد، حجره محقری گرفتند و مدتی با هم بمباحثه و تحصیل پرداختند.

در ماه های اول ورود با اصفهان، چون غریب و بی آشنا بودند و راتبه ای کافی نداشتند، از لحاظ معیشت بسیار در مضیقه بودند. بسیار اتفاق می افتاد که استاد ما غذای کافی برای سدّ جوع نمی یافت و گرمی یافت از نان و ماست یا نان و پیاز یا نان و پنیر تجاوز نمی کرد « بس گرسنه خفت و کس ندانست که کیست ». مخصوصاً مکرر برای این بنده فرموده بود که اولین ماه رمضان را در اصفهان با سختی بسیار گذرانید و افطار و سحر به نان و پیاز و گاهی بنان و ماست اکتفا میکرد و بواسطه تعفف و مناعت طبع هرگز کسی را از حال خود آگاه نمی ساخت، و حتی وقتی تجار خیر طلاب را با افطار دعوت میکردند، برای این که از درس و مباحثه بازماند از اجابت دعوت آنان تن می زد و به ما حاضر خود قناعت می ورزید و با خود می گفت :

از خواب و خورش ثمر نیابی کاین در همه گاو و خر بیابی
زان روی که مایه ها سرشتند ما را ورقی دگر نوشتند
تا درنگریم و راز جوئیم سر رشته کار باز جوئیم

از همان روزهای اول بدرس حکمت مرحوم جهانگیر خان قشقائی حاضر شد و شیفته و دلباخته آن استاد فرزانه گشت. مرحوم جهانگیر خان دوره منظومه حکیم سبزواری را در مدت شش سال تدریس میکرد که البته قسمت اعظم مطالب شفا و اسفار نیز در آن ضمن بیان میشد.

مرحوم فاضل در سومین مرتبه که وی بتدریس منظومه آغاز کرد بمحضرا و پیوست و در تمام مدت شش سال (جز موقعی که بمرض حصبه مبتلا شده بود) حتی یک روز از درس آن بزرگ غفلت نفرمود. در روز شروع، قریب یکصد و بیست تن طلبه حضور داشتند

ولی بتدریج که مباحث پیچیده و مشکل میشد ، عده طلاب رو بکاهش می نهاد .
 عده‌ای در مبحث وجود ذهنی بتحلیل رفتند و عده دیگر در مبحث عاقل و معقول ،
 وهكذا و بحکم

خلیلی قطاع الفیافی الی الحمی کثیر و اما الواصلون قلیل
 و مانند مرغانی که بعزم دیدار سیمرخ عازم قاف شدند و جز عده معدود به منزل
 مقصود نرسیدند ، عده بسیار کمی از طلاب آن دوره را پایان رساندند .

خرم آن ترکی که استیزه نهد	اسبش اندر خرسن آتش جهند
گرم گرداند فرس را آن چنان	که کند آهنگ اوج آسمان
گر پشیمانی ورا عیبی کند	آتش اول در پشیمانی زند
خود پشیمانی نروید از عدم	چون بیند گرمی صاحب قدم

بموازات تحصیل حکمت، برای تحصیل فقه از حوزه‌های درس علمای بزرگ
 اصفهان چون مرحوم سید محمد صادق خاتون آبادی و مرحوم آخوند فشارکی
 و مرحوم آقا سید علی نجف آبادی استفاضه کامل برد .

از حسن قضا در همین هنگام مرحوم حاج شیخ عبدالله گلپایگانی از علمای
 بزرگ نجف با اشاره اطبا برای تغییر آب و هوا در اصفهان سکنی گزید و مرحوم فاضل
 مقدم آن بزرگ را فیضی بزرگ و موهبتی عظیم دانست و از مجلس درس اصول
 ایشان فایده‌ها اندوخت .

مرحوم فاضل می فرمود ، مجلس درس حاج شیخ عبدالله گلپایگانی از لحاظ
 استفاده از مجالس کم نظیر بود ، چه وی بیانی ساده و رسا و دقیق داشت و برای
 تفهیم مطالب مثالهای ساده از زندگانی روزانه می آورد . از طرف دیگر حوزه درسش
 بخلاف رسم آن عهد آرام و بدون هیاهو و جرو بحث بود . طرز استدلالی که از ایشان
 درباره قاعده ترتب شنیدم از هیچیک از استادان دیگر نشنیدم .

مدت یازده سال در اصفهان ماند و جز بتحصیل و مباحثه و تدریس و عبادت و

ریاضت و تهذیب نفس بکاری نپرداخت و همیشه خود می فرمود بهترین ایام عمر من ایامی است که در اصفهان گذرانده‌ام .

بالاخره هوای وطن مألوف ، مرحوم فاضل را پس از سالها باز بخراسان کشانید و پس از توقف ماهی چند در آن سامان مجدداً بقصد اصفهان حرکت فرمود . چون بطهران رسید ، شنید که مرحوم آقا میرزا هاشم اشکوری مدرس معقول مدرسه سپهسالار جدید ، بتدریس شرح مفتاح الغیب شروع کرده است . چند روزی برای کسب فیض از آن عالم متبحر پرمایه بجلسه درس ایشان حضور یافت . تسلط و احاطه آن استاد بزرگوار در حکمت و عرفان و لطف و صفای باطن ایشان چنان بود که همینکه چشم مسافر با جمال او افتاد ، عزم رحیلش بدل باقامت شد و مدتی چند نیز ملازمت خدمت آن استاد را برگزید .

گفت مقصودم تو بودستی نه آن لیک کار از کار خیزد در جهان

مرحوم اشکوری همینکه تدریس مفتاح الغیب را بپایان رسانید ، بتدریس اسفار شروع فرمود و مرحوم فاضل با آنکه قسمت اعظم آن را نزد مرحوم جهانگیر خان دیده بود ، مجدداً دوره اسفار را دید . همچنین در درس فصوص الحکم ایشان نیز حضوری یافت و بعد از ظهرها هم بطور خصوصی در خدمت ایشان بتحصیل تمهید القواعد می پرداخت .

هوش و حافظه عجیب ، شور و اشتیاق کامل نسبت بعلم و معرفت ، ملازمت اساتید طراز اول ، ممارست خستگی ناپذیر ، همه دست بهم داد و موجب شد که وی استادی کامل و محیط و عالمی کار آمد و مسلط شود ، که اذا أراد الله شیئاً هیأ أسبابه .

پس از فوت مرحوم آقا میرزا هاشم اشکوری ، مرحوم فاضل بمدرسه دارالشفای

رفت و در آنجا حوزه درسی دائر فرمود و طلاب فاضل و مستعد را از معلومات وسیع خود بهره‌مند ساخت .

در سال ۱۳۳۳ قمری در مدرسه سیاسی بتدریس عربی پرداخت و پس از چندی تدریس فقه و منطق نیز بعهده آن بزرگوار محول شد . چندی هم در دارالفنون و مؤسسه وعظ و خطابه افاضه فرمود .

در سال ۱۳۱۳ شمسی تدریس عربی دارالمعلمین عالی، که تازه افتتاح شده بود ، بایشان محول گشت و سپس تدریس منطق و فلسفه نیز بدان اضافه شد . همچنین از بدو تأسیس دانشکده معقول و منقول در آن دانشکده نیز تدریس می فرمود و باین ترتیب هزاران نفر از مجالس درس ایشان کسب فیض کرده اند .

در این سالهای اخیر تدریس ایشان منحصراً در دانشکده ادبیات و معقول و منقول بود و در هر دو دانشکده ، اولیای مؤسسه و اساتید و همکاران و دانشجویان نهایت تجلیل و تکریم را نسبت بآن بزرگ سرعی می داشتند و همواره بانظر احترام آیدخته با محبت بایشان می نگریستند .

استاد بزرگوار ، از کسانی بود که علم و دانش را غایت و مطلوب بالذات می دانند نه وسیله و افزار . بدین معنی که براستی هم از اوان کودکی تشنه دریافت حقیقت و کسب دانش و فضیلت بود و از یاد گرفتن و یاد دادن لذت می برد . بهتر بگوئیم شیفته حقیقت و عاشق حقیقت بود . علم و دانش را پرارزشتترین و جدی ترین امور می دانست . این بود که چون درباره اسرار عادی زندگی سخن می گفت ، گاه کلمات و جملات را بدرستی ادا نمی کرد و حتی بعضی کلمات را شکسته بسته ادا می فرمود ولی هنگام درس بکلی لحن تکلمش عوض میشد و مطالب را شمرده و باطمینان شرح می داد و مشکلترین و پیچیده ترین مطالب را با قوت بیان ساده و روشن می ساخت . و درس خود را بآیات قرآنی و اشعار مولینا و حافظ و شیخ محمود شبستری می آراست .

ضمن تدریس برای رفع ملال دانشجویان غالباً مطالبی شیرین و مفرح بیان می‌کرد و کمتر جلسه درس ایشان بدون خنده و طیبت پایان می‌رسید، خود آن مرحوم را نیز گاه چنان خنده می‌گرفت که مدتی سخنش قطع میشد. مجلس درس و بیان شیوایش بقدری جالب بود که غالباً دانشجویان رشته‌های دیگر نیز در مواقع فراغت حضور در جلسه درس او را مغتنم می‌دانستند و مجذوب احاطه علمی و حضور ذهن و حافظه شگرف و حسن بیان و ذوق و ظرافت و نیروی ایمان و صفا و سادگی مخصوص او میشدند و سخنان او را در محافل و مجالس نقل می‌کردند.

هر کس چند جلسه بدرس آن مرحوم حضور می‌یافت، از وسعت علم و دانش و احاطه آن مرحوم در شعب مختلف علوم اسلامی خاصه در ادبیات عرب و حکمت قدیم، دستخوش اعجاب و حیرت میشد؛ و مجذوب صفای قلب و بی‌آلایشی و بی‌پیرایگی و صدق و صفا و اخلاص ایشان می‌گشت و در سلک مریدان آن وجود عزیز درمی‌آمد.

تمام اساتید و بزرگان که این بنده ناچیز افتخار شاگردی و مصاحبت آنان را داشته‌ام متفق و همداستان بوده‌اند و هستند که مرحوم فاضل از ذخائر و نوادر عصر ما و بحقیقت بقیه الماضین و خیر الموجودین بود و در بعضی از قسمت‌ها بدیل و نظیری نداشت. مراجع بزرگ تقلید بایشان اجازه اجتهاد داده بودند.

مرحوم حضرت آیه الله بروجردی در نامه‌ای که چند سال قبل بایشان مرقوم داشته بودند، ایشان را بعنوان «عماد العلماء المتألهین، مخاطب قرار داده بودند. نظر مرحوم علامه دهخدا و دانشمند بزرگ مرحوم فروغی درباره آن بزرگ محتاج یادآوری نیست.

بخوبی در نظر دارم که روزی استاد دانشمند آقای جلال الدین همایی بمناسبت دیدن عکس جناب فاضل، فی البدیهه قطعاً ذیل را سرودند:

فاضل تونی ای یگانه دهر	ای ز دانشوران عالم طاق
عکس روی تو دیدم و گردید	دل بیدار روی تو مشتاق

هو علماً لدى الا مائل فرد هو فضلاً على الا فاضل فاق
وفراق الحبيب عزّ على ذاب قلب السنن الاشواق

مرحوم فاضل ، با اینکه جثه‌ای نحیف داشت، از سلامت مزاج و نشاط روحی بطور کامل برخوردار بود و در طی زندگی طولانی خود جزیک مرتبه در اصفهان ، بمرض سختی مبتلا نشده بود . دید چشم و شنوایی گوش و قوه حافظه ایشان تا این اواخر ضعف و انحطاطی نداشت .

قریب پنج سال قبل برای عمل غده پرستات چندی در بیمارستان نجمیه بستری شد و گروه کثیری از طبقات مختلف و مخصوصاً دوستان و همکاران آن مرحوم بعیادتش آمدند و حتی برخی از آنان گاه یک روز در میان ببالین ایشان می آمدند . عمل جراحی بخوبی انجام گرفت و پس از چندی از بیمارستان بمنزل انتقال یافت و پس از گذراندن دوره نقاهت با وجود ضعف باز شروع بتدریس فرمود .

پس از چندی سکنه‌ای عارض آن مرحوم شد که باز کوشش اطباء و فداکاری عیال آن مرحوم در طی چند ماه خطر آن هم مرتفع شد و دستها و پاها بحرکت افتاد ولی دیگر قادر بتدریس نبود و بتدریج بر اثر کبر سن نیروی حیاتی آن استاد عزیز رو بکاهش می رفت و مانند چراغی که بتدریج روغنش بتخلیل رود ، از انرژی و نیروی ایشان پیوسته کاسته میشد ، تا جایی که دیگر قدرت خروج از منزل نداشت .

در تمام این مدت ، زوجه محترم خداپرست و متقی ایشان سردانه کمر خدمت بسته و مانند زنان تارك دنیا خود را صمیمانه وقف بر آن مرحوم ساخته بود . پروانه صفت بگرد آن شمعی که بتدریج رو ب خاموشی می گرائید می گردید و همچون زوجه حضرت ایوب سعی می کرد غبار غم و اندوه بر خاطر شریف شوهر ایشان ننشیند . دستورهای اطبا را با دقت مو ب مو اجرا می کرد ، از عیادت کنندگان پذیرائی می فرمود ، کمتر مرحوم فاضل را تنها می گذاشت ، نمی گذاشت از تنهایی دل تنگ

شوند ، برای بالارفتن از تخت و پائین آمدن از آن ، ایشان را با کمال محبت کمک می کرد ، مواظب خوراک و دوا و نظافت ایشان بود . وظیفه ای بسیار خطیر داشت :

تنی تنها ولی هرچار بودن طبیب و مونس و یار و پرستار
بشب چون پاسبان تادیرماندن کنار بستر بیمار بیدار

از همه مهمتر، هرگز اظهار سلال و خستگی و بیحوصلگی نمی کرد و همه این خدمات را از روی خلوص و محبت و دلسوزی و در عین خوشخوئی انجام می داد . چه بخوبی از قیمت گوهر گرانبهائی که در دست داشت واقف بود .

سرانجام در روز سیزدهم بهمن ماه سال ۱۳۳۹ شمسی آن عالم ربانی برای ابد چشم از جهان فرو بست و روح شریفش بساحت قدس پرواز کرد و بزمه اولئک مع الذین أنعم الله علیهم من النبیین والصدیقین والشهداء والصلحین ملحق شد و براستی حسن اولئک رفیقاً .

با فقدان اسف انگیز آن بزرگمرد ، نه تنها دانشگاه یکی از مبرزترین استادان خود را از دست داد ، بلکه مملکت ایران از فیض وجود علامه ای تحریر محروم شد . رحمت متواتر حق بر روان مطهر او باد که عمر طولانی خود را بتعلیم و تعلم و نشر علم و فضیلت و تربیت شاگردان و عبادت حق و خدمت خلق گذراند و بحطام دنیوی و زخارف مادی ادنی توجهی نمود .

إِنَّ اللَّهَ عِبَاداً فِطْنًا طَلَّقُوا الدُّنْيَا وَخَافُوا الْفِتْنَةَ
نَظَرُوا فِيهَا فَلَمَّا عَلِمُوا أَنَّهَا لَيْسَتْ لِحَيِّ وَطَنًا
جَعَلُوهَا لُجَّةً وَاتَّخَذُوا صَالِحَ الْأَعْمَالِ فِيهَا سَفْنًا

او رفت ولی چهره نورانیش هرگز از نظر دوستان و شاگردانش نمی رود .

آثار مرحوم فاضل - مرحوم فاضل از نعمت خط تقریباً محروم بود و بزحمت

می توانست چیزی بنویسد ، حتی امضاء کردن نیز برای ایشان خالی از اشکال

نبرد ، چه آن مرحوم فقط در ایام کودکی چند ماهی در مکتب مشق نوشته بود . پس از آن بواسطه قدرت حیرت انگیز حافظه احتیاجی بثبت و یادداشت مطالب نداشت و بنابراین بندرت ممکن بود چیزی بنویسد . بهمین جهت آثار قلمی آن مرحوم معدود است و همانهارا هم معمولاً دیکته کرده و دیگران نوشته‌اند . این آثار عبارتند از :

- ۱- جزوه صرف (از انشارات مؤسسه وعظ وخطابه) - این کتاب عبارتست از تجزیه و ترکیب مقداری از آیات قرآنی که استاد در مؤسسه وعظ وخطابه سابق دیکته کرده است . در این اثر نفیس استاد تنها بتجزیه و ترکیب و ذکر نکات صرفی ونحوی اکتفا نکرده ، بلکه بمناسبت هرآیه ، نکاتی دقیق از تفسیر ومعانی بیان و کلام وحکمت و عرفان بیان فرموده است .
- ۲- تعلیقه بر شرح فصوص و آن کتابی است کوچک و بسیار شیوا متضمن اشارات و دقائق عرفانی و در واقع بمنزله رساله دکتری آن مرحوم است و بامقدمه‌ای از استاد دانشمند آقای فروزانفر بچاپ رسیده است .
- ۳- منتخب قرآن و نهج البلاغه و آن مجموعه‌ای است از آیات قرآنی و کلمات قصار و چند خطبه از نهج البلاغه با شرح لغات مشکل آن .
- ۴- صرف و نحو و قرائت (برای سال اول و دوم و سوم دبیرستانها) - درتألیف این کتاب ، مرحوم استاد احمد بهمنیار و آقای عبدالرحمن فرامرزی هم با آن مرحوم همکاری داشته‌اند . صرف هر سه جلد را مرحوم بهمنیار ، متون و قرائت آنها را آقای فرامرزی ، و نحو آنها را مرحوم جناب فاضل تهیه کرده‌اند .
- ۵- منتخب کلیده و دهنه و ابن خلکان - منتخبی است از کلیده و دهنه عربی عبدالله بن المقفع ، و وفیات الاعیان ابن خلکان ، با شرح و ایضاح لغات مشکل آن دو .
- ۶- ترجمه فنون سماع طبیعی شفا بهمکاری استاد فقید دانشمند ، مرحوم محمد علی فروغی . برای ترجمه این کتاب مدت چندسال مرحوم فاضل و مرحوم

فروغی مرتباً با همت و کوششی که هردوان را بودجد بلیغ مبذول می داشتند . دو روز معین رادر هفته باین کار اختصاص داده بودند ؛ یک روز فروغی بخانه جناب فاضل می آمد و یک روز جناب فاضل بمنزل فروغی می رفت . و سرانجام پس از چند سال مجاهده و صرف وقت این اثر نفیس شریف بطالبان فلسفه عرضه شد .

مرحوم دهخدا در لغت نامه در ذیل احوال ابن سینا فرموده است که این کتاب ترجمه فاضل تونی است بانشای فروغی . ولی چنانکه من بنده خود از مرحوم فاضل شنیده ام ، سهم مرحوم فروغی بمراتب بیش از این بوده است ؛ نخست مرحوم فاضل متن عربی را می خوانده و آن را ترجمه تحت اللفظی می کرده و سپس بشرح و تفسیر آن می پرداخته است و مرحوم فروغی یادداشت برمی داشته است . آنگاه مرحوم فروغی بتنهائی آن ترجمه و توضیحات را مرتب و منقح میساخته و هر فصلی را هم جدا گانه با عبارت بسیار ساده تدخیص می نموده است و سپس باز همه را بنظر مرحوم فاضل می رساند . در ضمن همه فصول را با ترجمه فرانسه فیزیک ارسطو هم مطابقت می کرده است . در ضمن همین مطابقت و مقایسه گاه معلوم میشد که بعضی از ترجمه ها که در دست ابن سینا بوده نارسا یا اساساً غلط بوده است .

۷- جزوه منطق شامل مطالبی که استاد در رشته فلسفه دانشکده ادبیات دیکته کرده است و دانشجویان یادداشت برداشته اند .

۸- حکمت قدیم (در طبیعیات) ، آن هم مطالبی است که استاد در رشته مزبور دیکته کرده است . این دو کتاب نفیس را مرحوم فاضل بخرج خود بچاپ رساند و چون تصحیح چاپ آن دورا بیکمی از دانشجویان واگذار فرموده است ، متأسفانه اغلاط چاپی آن ها خارج از حد و حصر است .

۹- الهیات که آن را سالها ؛ دیکته فرموده بود ولی بچاپ نرسیده بود و چون ریاست معظم دانشکده جناب ؛ تر علی اکبر سیاسی از وجود آن اطلاع یافتند ، با اصرار و ابرام از جناب ؛ استند که آن را بچاپ برسانند و بر اثر

اقدام معظم له اثر مزبور که از شاهکارهای آن مرحوم است در جزء انتشارات دانشگاه بچاپ رسید .

مثل اینکه مرحوم فاضل ملهم شده بود که الهیات آخرین اثری است که از او بچاپ می رسد ، چه در مقدمه قریب باین عبارت می فرماید : اکنون که آفتاب عمر من باقول می گراید ، از این توفیقی که نصیب شد خدارا سپاسگزارم چه شاید این آخرین اثری باشد که از من بچاپ می رسد و همچون فرزند عزیز روحانی از من بیادگار می ماند ، الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل (۱) .

از ملاحظه آثار آن استاد بزرگ بخوبی معلوم میشد که بکل از تصنع و تکلف احتراز داشته و مطالب غامض و پیچیده فلسفه را با عباراتی روشن و صریح ادا کرده

۱- قسمتی از مقدمه مرحوم فاضل بر الهیات این است:

«... مؤلف هم از عنوان جوانی بفلسفه، خاصه بمباحث الهیات - شوقی زاید الوصف داشت و آئی از تلمذ نزد اساتید این فن چون مرحوم جهانگیر خان قشقائی (در اصفهان) و آخوند آقا میرزا هاشم اشکوری (در طهران) غفلت نمیکرد و از همان اوان تا این زمان نسبت بجمع آوری کتب حکمت و مطالعه و تحشیه آثار حکما اهتمام داشته است چنانکه بعون الله تعالی از غالب کتب فلسفی هم نسخه چاپی و هم نسخه خطی آنرا فراهم آورد و در موقع مطالعه هر یک هر جا شرح و تفسیری لازم مینمود در حواشی آنها افزود. فی المثل در حاشیه اسفار که مکرر آنرا من البد والی الختم مورد مطالعه و تحقیق قرار داده ام بایضاح مشکلات آن پرداخته و هر جا شرح و تفسیری لازم بوده یادداشت کرده ام و بسیار خوشبخت و سرفرازم که در سراسر عمر طولانی خود جز در راه تحصیل یا تعلیم و مطالعه یا تألیف قدمی ننهاده و ملک آزادگی و قناعت را بر هر چیز ترجیح داده ام اما از جانبی متأسفم که متاع علم و حکمت را بی خریدار و بازار این فن شریف را بی رونق و کاسد می بینم و میدانم که بسیاری از حواشی و یادداشتهای چاپ نشده اینجانب عنقریب دستخوش زوال خواهد شد. همین اثر مختصر که از نظر خوانندگان میگذرد اگر با تری دانشگاه تهران جناب آقای دکتر علی اکبر بزودی در بوته فراموشی و اضمحلال می

بقیه حاشیه در صفحه بعد

است و واقعاً آنچه درباره سقراط گفته اند « که فلسفه را از آسمان بزمین آورد » درباره آثار فلسفی آن مرحوم هم صادق است ؛ و وقتی آنها را با بعضی آثار فلسفی فارسی از قبیل دانشنامه علائی ابن سینا ، و درة التاج قطب الدین شیرازی ، و گوهر مراد ملا عبد الرزاق لاهیجی ، و اسرار الحکم حاج ملاهادی سبزواری مقایسه کنیم ، درجه سادگی و حسن تفهیم آثار آن مرحوم بخوبی معلوم میشود .

مکارم اخلاق -- استاد بزرگوار مرحوم فاضل علم را با عمل توأم داشت و همچنانکه در زمینه علم و حکمت به عالی ترین درجه نائل آمده بود ، از لحاظ تهذیب نفس و تزکیه باطن نیز سرحد کمال رسیده و نسخه ای جامع و انسانی کامل شده بود . در مقام تخلیه در آن وجود شریف سرسوزنی مائی و منی و کبر و خود بینی و تملق و روی و ریا و حب شهرت و دل بستگی بدنیای دیده نمیشد و واقعاً بر خود خواهی و خود پرستی که سرچشمه همه رذایل اخلاقی است فائق آمده و زالود گیها پاک شده بود .

بقیه حاشیه صفحه قبل

ایشان بمناسبتی از یادداشت های خود در الهیات صحبتی بمیان آوردم ، معظم له که خود از مشتاقان حکمت قدیم و مروج آثار حکمی و فلسفی هستند و مخصوصاً تألیف نفیس ایشان در موضوع « علم النفس ابن سینا و تطبیق آن با روانشناسی جدید » از دقت کامل و احاطه ایشان بمسائل حکمت و دقایق فلسفه حکایت میکند نسبت بچاپ آن ابرام و تأکید فرمودند

اینها همه علل و اسباب ظاهری است اما در حقیقت علل العلیل و مسبب الاسباب ذات اقدس اوست .

اینهمه مینا گریها کار اوست اینهمه اکسیرها اسرار اوست

پس اکنون که آفتاب عمر من با فول میگراید از این توفیقی که حاصل شد بسیار شاکر و سپاسگزارم . چه شاید این آخرین اثر باشد که از من بچاپ میرسد و همچون فرزند روحانی عزیز از من بیادگار میماند .

الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل و صل الله علی محمد و آله الطیبین

الظاهرین .

محمد حسین فاضل تولی

تهران - شهریور ماه ۱۳۳۳

آن کو وجود پالک نیلاید	دانی کرا سزد صفت پاکی
جان بلند خویش نفرساید	در تنگنای پست تن مسکین
با این دو فرقه راه نپماید	دزدند خودپرستی و خود کامی
هرگز بعمر خویش نیاساید	تا خلق ازو رسند باسایش
برمال وجاه خویش نیفزاید	تا مردمان گرسنه و مسکینند
گرنام او فرشته کنی شاید	مردم بدین صفات اگر یابی

رفتار و کردار و راه و روش آن مرحوم بی اندازه طبیعی و باصطلاح خودمانی و دور از تصنع و تکلف بود که انا و اتقیاء امتی برآء من التکلف .

ایام تابستان ، غالباً عصرها از منزل بیرون می آمد و ساعتها در گوشه ای از مدرسه سپهسالار ، معمولاً زیرساعت ، می نشست و دانشجویان گرد آن عزیز حلقه می زدند و مانند اینکه با یکی از دوستان و آشنایان خود سخن بگویند با آن مرحوم حرف می زدند و او با دقت بحرف همه گوش می داد .

اما در مرحله تحلیله و تجلیه ، آن بزرگ بکمالات اخلاقی و فضایل نفسانی آراسته بود . مجموعه ای بود از مکارم اخلاق :

از جمله مکارم اخلاقی ایشان وظیفه شناسی و وقت شناسی بود : همیشه سر

ساعت مقرر بوعده خود حاضر میشد . هیچ کس بیاد ندارد که مرحوم فاضل در طی سالهای متمادی ، حتی یک روز دیرتر بسر درس حاضر شده باشد . ورقه های دانشجویان را بدقت و با حوصله ای هرچه تمامتر از ابتدا تا بانتهای می خواند و حتی اگر ورقه ای بدخط یا ناخوانا بود بکسی که مورد اعتمادش بود می فرمود آن ورقه را برای او بخواند تا نمره کاملاً از روی عدالت و دقت داده شود .

چون خبر می یافت که در همسایگیش بیوه زنی مستمند یا یتیمی بینوا هست ،

بی درنگ بکمک آنان می شتافت .

چهره اش چنان گشاده و متبسم بود که دیدنش اندوه را از دل می زدود . حتی

در حال درد و مرض نیز همواره تبسمی بر لب داشت. هنگامی که در بیمارستان نجمیه برای عمل پرستات بستری بود، با اینکه عمل پرستات طبعاً دردناک است، شکوه و شکایتی نمی فرمود و قیافه محبوب نورانیش همواره منبسط بود. در همان حال درد هر کس از حال ایشان می پرسید می فرمود: «خوب است، الحمد لله رب العالمین». هر عیادت کننده بخوبی در می یافت که آن مرحوم از مراحل صبر و تسلیم و شکر گذشته و بسر منزل رضا رسیده است و «پسندد آنچه را جانان پسندد». طوری شده بود که اطبا و پرستاران همه بان بزرگ ارادت می ورزیدند و مجذوب حسن خلق و صفای ایشان شده بودند.

هروقت بعیادت آن مرحوم می رفتم از قوت نفس و صبر و تحمل ایشان با وجود آن جثه نحیف بتعجب می افتادم و ظرفیت و حلم و بردباری حکیم رواقی اپیکتوس، و صبر عروة بن الزبیر که آیتی از صبر و تسلیم بود، در نظرم مجسم میشد. سبکی در معید النعم و معید النقم می نویسد: مرضی عارض پای عروه شده بود که اطبا همه بریدن آن را لازم دانستند. ادوات جراحی را که آره ای بیش نبود حاضر کردند. فقالوا له اشرب مرقداً: باو گفتند داروی بیهوشی بیا شام، ولی او از آشامیدن ابا کرد و در جواب گفت: ما أحب أن أغفل عن ذكر الله.

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشم

شاید که نگاهی کند آگاه نباشم

فأحمي له المنشار وقطعت رجله ولم يتوجع، آره را در آتش نهادند تا سرخ ویرا فروخته شد و بان آره آتشین پای آن سرد صابرشکیبارا قطع کردند و وی حتی ناله ای نکرد، بلکه گفت: اللهم ان ابتليت في عضو فقد عوفيت في اعضاء، الحمد لله على كل حال. گوئی شاعر از زبان او سروده است:

گر آزرده و ربهتلا می پسندد چه خوشتر از آن کو بما می پسندد
 گهی دشمنان را عطاسی فرستد گهی دوستان را بلا می پسندد
 چرا دست یازم چرا پای کویم مرا خواجه بی دست و پا می پسندد

تنها یک روز ایشان را در بستر بیماری بسیار افسرده و ملول و نگران دیدم و حالتی آمیخته از حزن و نگرانی و ترس در سیمای آن مرحوم مشاهده کردم، حوصله سخن گفتن و سخن شنیدن نداشت. عرض کردم دردی دارید؟ فرمود: نه. - گفتم تازه ای شده؟ فرمود: نه. بالاخره استاد را قسم دادم که علت گرفتگی خود را بیان کند. دیگر نتوانست خودداری کند، بشدت متقلب شد و بسختی گریست و فرمود نگرانی و اندوه من از این است که شاید گناهی کرده‌ام و اینک بعقوبت آن دچار شده‌ام و می‌ترسم بسا ادا مغضوب و زانده درگاه شده باشم و الا تحمل درد جسمانی دشوار نیست.

گر مرا زار بکشتن دهد آن یار عزیز

تا نگوئی که در آن دم غم جانم باشد

گویم از بنده مسکین چه گنه صادر شد

کو دل آزرده شد از من، غم آنم باشد

گفتم لقمان را حکمت آموختن دور از ادبست ولی بلا همیشه نشان قهر نیست، بلکه گاهی نیز عین لطف است، گفت اگر چنین باشد، این آفت عین راحت است.

بهر حال درد خود را چنین تحمل می‌کرد. اما درد و رنج سایرین را نمی‌توانست ببیند و حتی نمی‌توانست بشنود. چه وی بسبب صفای قلب و منزله بودن از هرگونه آرایش چنان شفقت و رقتی داشت که وصف شدنی و باور کردنی نیست. اگر در کلاس درس شعر یا مطلب تأثر انگیزی نقل می‌کرد، خود بیش از همه متأثر می‌شد. نظرم نیست بچه مناسبت روزی در کلاس درس اشعار ذیل را از سعدی خواند:

پدر مرده را سایه بر سر فکن
غبارش بیفشان و خارش بکن
الا تا نگرید، که عرش عظیم
بلرزد همی چون بگرید یتیم
چو بینی یتیمی سرافکنده پیش
مده بوسه بر روی فرزند خویش

و چنان حال آن بزرگ تغییر یافت که نتوانست بقیه اشعار را بخواند .

چندی قبل در موزه لوور پای نابلوی معروف « کوزه شکسته » بی اختیار بیادم آمد که سالها قبل در محضر محترم آن مرحوم سخن از مرحومه پروین اعتصامی بمیان آمد و چون مرحوم فاضل تا آن وقت از اشعار وی چیزی نشنیده بود ، بنده شعر معروف « کوزه شکسته » او را برای ایشان خواندم :

کودکی کوزه ای شکست و گریست

که مرا پای خانه رفتن نیست
چکنم اوستاد اگر پرسد؟

کوزه آب از اوست از من نیست
چکنم گر طلب کند تاوان؟

خجالت و شرم کم ز مردن نیست
چیزها دیده و نخواسته ام

دل من هم دل است ، آهن نیست
روی مادر ندیده ام هرگز

چشم طفل یتیم روشن نیست
کودکان گریه می کنند و مرا

فرصتی بهر گریه کردن نیست

بشنیدن این اشعار حال آن مرحوم بنحو عجیبی تغییر یافت ، چهره اش برافروخته شد و گریه بسیار کرد و از بنده خواست همان روز یک جلد دیوان پروین برای ایشان تهیه کنم . پس از چند روز که باز بخدمت ایشان رسیدم فرمود تمام دیوان را من و خانواده از اول تا باخر خواندیم و از آن پس با اعجاب و احترامی خاص از آن

مرحومه یاد می‌کرد و مخصوصاً شعر «لطف حق» پروین را که با :

مادر موسی چو موسی را بنیل در فکند از گفته ربّ جلیل

آغاز میشود ، بی اندازه می‌ستود و دوست می‌داشت .

خلاصه در این سالهای آخر و مخصوصاً در این ماههای خانه نشینی و زمین گیری چنان نازک دل شده بود که از شنیدن مطالب تأثر انگیزی اختیار بصدای بلند می‌گریست و مانند باران اشک از چشمها فرو می‌بارید و بهیچ وجه قادر به خویشتن داری نبود . عیال آن مرحوم که بخوبی از رقت احساس و درجه رحم و شفقت ایشان آگاه بود از راه دلسوزی روزنامه‌ها را قبلاً خود می‌خواند و شماره‌هایی را که شامل مطالب تأثر انگیز بود از آن مرحوم پنهان می‌ساخت .

این بود شمه‌ای بسیار مختصر از ترجمه حال و مکارم اخلاق آن مثل اعلای

شرافت و فضیلت . خداوند غریق بحار رحمتش فرماید .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی